

بسم الله الرحمن الرحيم

زندگی‌نامه‌ی

شهید سید حامد محمدی

ولا تحسبن الذی قتلونی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون

شهید سید حامد محمدی در روز ۱۳۴۴/۲/۲۷ در خرمشهر و در خانواده‌ای آکنده از ایمان و عشق به الله و اسلام متولد شد. پدرش کارگر سازمان آب خرمشهر بود. خانواده‌ی او و خانواده‌ی پدر بزرگش و خانواده‌ی عمویش در یک خانه زندگی می‌کردند. فقر نسبی زندگیشان را ملول می‌ساخت. ولی امید به خدا و امید به روزی درخشان و روزی که ظلم و ستم از وطنش برچیده شود، زندگیشان را شیرین می‌ساخت. شهید سید حامد محمدی در خانه‌ای متولد شد که اسلام و زندگی پیامبران و ائمه‌ی اطهار (ع) سرمشق و الگو بود. پدر بزرگ پدری و پدر بزرگ مادری او هر دو روحانی و منبری بودند. عشق به الله، اسلام و اطاعت از او امر الهی و خوب بودن را از جهان کودکی به فرزندان و نوه‌های خود یاد می‌دادند.

شهید در سن هفت سالگی وارد دبستان شد و تحصیلات دوره‌ی ابتدایی خود را در دبستان مالک اشتر (شرافت سابق) گذراند. با وجودی که در اکثر دبستان‌ها مدارس فساد و وجود داشت ولی او هرگز به راه کج منحرف نشد و همیشه راه راست را برای خود برمی‌گزید. همیشه از ظلم و تبعیضی که در اکثر مدارس وجود داشت ناراحت بود. وی تحصیلات ابتدایی خود را در ۵ سال با نمراتی عالی به پایان رسانید و در دبستان موفق و مورد تشویق آموزگاران بود. در سن ۱۰-۱۲ سالگی مقدمات

یادگیری نماز و روزه برای او فراموش شد و پدر و مادرش این امر مهم و واجب را به او آموختند و در سن ۱۳ الی ۱۴ سالگی بود که شهید نماز و روزه را بطور مداوم انجام می داد و از صمیم قلب به نماز و روزه عشق می ورزید. هیچ گاه قرآن و دعا خواندن را فراموش نمی کرد. وی در منزل، یک فرد کاملاً نمونه و الگو بود. اخلاقش زبانه زده گشته بود و رفتار و کردارش مورد تحسین همگان واقع می گشت. بیچگاه با صدای بلند نمی خندید و مزاحم دیگران نمی شد به کوچکتر با احترام می گذاشت و آنها را دوست می داشت، به انسان های ضعیف تر از خودش زور نمی گفت و با همه با خلق و خوبی نیک رفتار می کرد. قبل از اینکه بمذبی ملت ایران امام خمینی رهبر بکبر انقلاب را بشناسد، پدر بزرگش چند عکس از امام در خانه داشت و به اهل منزل (از جمله خود شهید) نشان می داد و درباره ی امام برایشان سخن می گفت و بدین گونه بود که شهید با امام آشنا شد.

وی تحصیلات دوره راهنمایی خود را در مدرسه راهنمایی متصل گذراند و ۳ سال در این مدرسه درس خواند؛ (البته سال سوم راهنمایی تجدید شد).

در دوران انقلاب وی همیشه در تظاهرات و راهپیمایی هایی که علیه رژیم منحوس پهلوی صورت می گرفت، شرکت می کرد و هیچ راهپیمایی نبود که وی در آن شرکت نکند.

در سال ۱۳۵۹ وقتی که جنگ تحمیلی عراق علیه جمهوری اسلامی ایران آغاز شد، خانواده ی شهید به مدت ۲۲ روز در خرمشهر و در سازمان آب خرمشهر و در زیر توپ و خمپاره ی دشمنان بعضی روزگار گذراندند. پس ۲ روز قبل از تصرف خرمشهر توسط مزدوران عراقی، وی به همراه خانواده اش به جزیره مینو واقع در اطراف آبادان به خانه یکی از بستگان رفتند.

پس مدت ۴ ماه در آنجا ماند و بعد از آن به قم رفتند. در قم مدت یک سال ماندگار شدند. به علت انتقال کار پدر از قم به اندیمشک، به خوزستان رفتند و در آنجا در سنی سکنی گزیده و زندگی خود را از سر گرفتند. شهید سید حامد محمدی برای ادامه تحصیل در مدرسه‌ی راهبانی دهخدا در اندیمشک و در کلاس سوم راهبانی ثبت نام کرد. از وقتی که به خوزستان آمد، شوق رفتن به جبهه وجودش را فریاد کرد. و منظر فرصت مناسبی بود تا راهپسار جبهه و جنگ شود. به همین خاطر درس را نیمه تمام گذاشتند و راهی جبهه جنگ شدند و در عملیات فتح خرمشهر شرکت کردند و مدت ۶ ماه در جبهه‌ی نبرد، با لشکر کفر عراق در کنار دیگر رزمندگان اسلام به نبرد برخاست.

پس بر اثر درد کلیه که از پیش گریبانگسوی شده بود با حلی کوپتر به بیمارستان منتقل و به منزل برگشت. از آن پس شهید شروع به کار کردن نمود. در اندیمشک در نانوائی مشغول بکار شد و هر وقت دستمزدی می‌گرفت برای خانواده خود چیزهایی می‌خرید. وی امتحانات سال سوم راهبانی را بصورت متفرقه داد و قبول شد. بعد از ۲ سال و اندی زندگی در اندیمشک شهید همراه با خانواده اش (به جز پدر که در خرمشهر کار می‌کرد) راهی قم شد. شهید سید حامد محمدی در قم در کارخانه فیلترسازی مشغول به کار شد و درآمد خود را به خانواده اش می‌داد تا ملکی در گذران امور مالی خانواده باشد و البته در این کار کمک بزرگی بود. بعد از مدتی شهید برای انجام خدمت زیر پرچم، دفترچه‌ی آماده به خدمت گرفت و در مهرماه ۱۳۶۳ از قم به کرمان اعزام شد. در کرمان در سرآسیاب و مرکز آموزش ۵۵ خدمت آموزشی خود را انجام داد. بعد از آن به تهران منتقل شد و در تهران مدتی بعنوان راننده یک افسر (یا سرباز، دقیقاً نمی‌دانم) انتخاب شد و سپس به اهواز و به قرارگاه خاتم انبیاء (ص) منتقل شد و در آنجا بعنوان راننده برگزیده شد و مهمات و غذای رزمندگان را برایشان به جبهه و یا

پشت جهد حمل می نمود. بعد از چند ماه برای تعیین محل خدمت بعیدش راهی تهران شد و از آنجا به ارومیه و قرارگاه
محتره سیدالشهدا منتقل شد و در عملیات والفجر ۹ در غرب کشور نیز شرکت کرد و در تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۱۷ در حین انجام
ماموریت در جهد در راه ارومیه - میوان شربت شهادت را نوشید و به آرزوی دیریندی خود رسید و دل از دنیا برکنند و به
خدا پیوست.

روح شاد و یادش گرامی باد

